



فهرست مطالب

۲.....	مقدمه
۲.....	مقام دوم بحث: بررسی حکم صور هشت گانه بیع اصنام
۲.....	وجود ماده و هیئت در امور مورد معامله
۳.....	تقسیم معاملات به لحاظ تعلق به ماده یا هیئت
۳.....	تقسیم اصنام به لحاظ مواد اولیه و هیئت
۴.....	تبیین قاعده انحلال بیع واحد به چند بیع
۴.....	عدم انحلال بیع در موارد فساد هیئت متعلق بیع
۵.....	عدم حرمت بیع اصنام در صورت عدم پرستش آن
۵.....	بحث اخلاقی



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بحث در بیع اصنام و هیاکل عبادت می‌باشد. بحث در مقام اول بحث که بررسی ادله بود به پایان رسید. در جلسه قبل بعد از بیان نکاتی، ادله‌ای را که بر حرمت و بطلان بیع اصنام و بت اقامه شده بود را مطرح و از دو جهت اصل دلالت و همچنین حدود دلالت آن‌ها بررسی شد که نتیجه بررسی این ادله این شد که اولاً از بین این ادله، چند دلیل آن از حیث اصل دلالت تام بود و فی‌الجمله بر مدعا دلالت می‌کردند. ثانیاً حرمت تکلیفی بیع اصنام و بطلان بیع اصنام که حکم وضعی است از برخی از این ادله و یا با ترکیب این ادله قابل استفاده می‌باشد و ثالثاً اطلاقی در این ادله نسبت به همه صور و موارد بیع اصنام وجود ندارد و حیظه دلالت این ادله مواردی است که علم و یا اطمینان و یا احتمال عقلایی وجود داشته باشد که اصنام و اوثنان در مسیر عبادت و پرستش واقع می‌شوند و در غیر این موارد دلالتی ندارند.

مقام دوم بحث: بررسی حکم صور هشت گانه بیع اصنام

مقام دوم بحث این است که بر اساس حدود دلالت ادله که در جلسه قبل از آن بحث شد به بررسی حکم صور هشت گانه بیع اصنام - که از جهت ماده و هیئت و از این جهت که بر آن‌ها عبادت مترتب می‌شود و یا خیر به این اقسام تقسیم می‌شوند - پرداخته شود.

وجود ماده و هیئت در امور مورد معامله

قبل از آنکه به بیان و بررسی صور بیع اصنام پرداخته شود، لازم است مقدمه‌ای بیان شود و آن این است که به‌طور کلی و در غالب موارد، اشیایی که مورد معامله قرار می‌گیرند، داری ماده و صورت می‌باشند مانند ماشین که ماده و مواد اولیه آن عبارت است از فلز و اجزایی که در آن به‌کاررفته است و با ترکیب این مواد هیئت و صورت آن ماشین پدید می‌آید البته مراد از ماده و صورت و هیئت، ماده و صورت عرفی می‌باشد نه ماده و صورت فلسفی و همان‌طور که آقای خوبی فرموده‌اند نسبت بین ماده و صورت عرفی با ماده و صورت فلسفی عموم و خصوص من وجه می‌باشد که بسیاری از موارد مصادیق آن‌ها تطابق دارند مانند انسان و در مواردی هم باهم تطابق ندارند مانند امور مصنوعه که بشر آن‌ها را می‌سازد. مراد از ماده و صورت و هیئت در اینجا، ماده و صورت عرفی می‌باشد.



تقسیم معاملات به لحاظ تعلق به ماده یا هیئت

بر اساس مقدمه‌ای که بیان شد معاملاتی که متعلق آن‌ها مرکب از ماده و صورت می‌باشند به لحاظ تعلق آن معاملات به هیئت و یا ماده به چند قسم تقسیم می‌شود.

۱. گاهی معاملات بر ماده تعلق می‌گیرند و منصب علی‌الماده می‌باشند و هیئت ترکیبیه قیمت و فایده‌ای ندارد و

یا اگر قیمت داشته باشد به لحاظ ارزش پایین آن مقصود نمی‌باشد مانند مواردی که خودرویی را که فرسوده

است به جهت اوراق کردن و بازیافت مواد اولیه، آن را خرید و فروش می‌کنند که در این گونه معاملات، معامله بر

ماده خودرو واقع می‌شود.

۲. و گاهی معاملات بر هیئت تعلق می‌گیرند نه بر ماده

البته این تقسیم را می‌توان به گونه دیگری هم بیان کرد و آن این است که گاهی مواد اولیه دارای قیمت عقلایی می‌باشند و گاهی نیز دارای قیمت عقلایی نمی‌باشند و در هر یک از این دو صورت گاهی معامله به ماده کالا تعلق می‌گیرد و گاهی معامله به هیئت و صورت کالا تعلق می‌گیرد.

تقسیم اصنام به لحاظ مواد اولیه و هیئت

تقسیم فوق در مورد اقسام معاملات به لحاظ قیمت داشتن مواد اولیه، به دو قسم تقسیم می‌شود.

۱. گاهی موادی که اصنام از آن‌ها ساخته شده‌اند دارای قیمت نمی‌باشند مانند جایی که به تعبیر بزرگان، بت از

گیج مرده ساخته شده باشد که گیج مرده دارای ارزش نمی‌باشد و ارزش و اهتمام به آن‌ها به خاطر صورت و

هیئت آن‌ها می‌باشد ولی مواد اولیه آن‌ها منفعت محله عقلایی ندارد.



۲. گاهی نیز علاوه بر هیئت آنها که برای بت پرستان دارای ارزش می باشد و به آن اهتمام دارند ماده ای که آن بت ها از آن ساخته شده اند نیز به لحاظ عرفی دارای قیمت می باشند و جدای از هیئت آنها مواد آن نیز دارای منفعت محله عقلایی می باشند.

و در هر یک از صور فوق گاهی معامله بر مواد اولیه واقع می شود و گاهی معامله بر هیئت ترکیبی واقع می شود.

تبیین قاعده انحلال بیع واحد به چند بیع

مقدمه دیگری که قبل از بررسی صور هشت گانه بیع لازم است، ذکر شود بحث انحلال بیع می باشد. در مواردی که مجموعه ای متعلق یک معامله واقع شوند مانند آنکه در یک معامله یک کتاب و یک ضبط مورد معامله واقع شود اگر یکی از آنها فاسد و خراب بود و یا اینکه متعلق به دیگری بود در این موارد هر چند معامله تحت عنوان یک صیغه جاری شده است اما از نظر عقلایی بیع منحل به دو بیع می شود و فقها حکم به انحلال معامله به دو معامله می کنند و نسبت به یک جز معامله را صحیح و نسبت به جز دیگر صحیح نمی دانند.

عدم انحلال بیع در موارد فساد هیئت متعلق بیع

حال سؤالی مهمی که در ذیل بحث بیع اصنام و اوثان مطرح است، این است که آیا در مواردی که معامله ای بر هیئت و صورت کالایی واقع می شود و آن هیئت و صورت دارای ارزش می باشد و ماده اولیه آن هیئت و کالا هم دارای ارزش و قیمت می باشد مثلاً بتی مورد معامله قرار گرفته است و معامله به هیئت بتی تعلق گرفته است که ماده اولیه آن دارای ارزش و قیمت می باشند و هیئت نیز جدای از ماده اولیه دارای قیمت می باشد. آیا در این گونه موارد نیز به خاطر اینکه معامله بر هیئت بیع درست نیست و حرام و باطل است بیع و معامله منحل به دو معامله می شود یا خیر؟ در این گونه موارد معمول فقها می فرمایند که بیع منحل نمی شود و معامله در مواردی که متعلقات معامله در طول هم باشند و متعلقات بیع ترکیب حقیقی داشته باشند مانند ماده و صورت که ترکیبشان حقیقی است در صورت فساد یکی از آنها معامله منحل به دو معامله نمی شود و حکم به بطلان می شود اما در مواردی که متعلقات معامله به لحاظ عرفی ترکیب انضمامی داشته باشند مانند اینکه در معامله واحد دو کتاب خریداری شده باشد و یا اینکه مقداری گوشت متعلق معامله



باشد در این موارد اگر یک کتاب متعلق به دیگری بود و یا اینکه نیمی از گوشت خراب بود معامله منحل به دو معامله می‌شود.

عدم حرمت بیع اصنام در صورت عدم پرستش آن

همان‌طور که بیان شد مدلول ادله مطرح‌شده، این است که در صورتی که علم به پرستش صنم مورد معامله باشد و یا اینکه احتمال عقلایی بر این باشد که از آن بت در جهت پرستش و معامله استفاده می‌شود، معامله حرام و باطل است اما اگر اطمینان به عدم پرستش باشد و یا اینکه احتمال عقلایی بر پرستش بت نباشد معامله آن صنم حرام نیست.

بحث اخلاقی

امام علی علیه‌السلام در خطبه ۵۲ نهج‌البلاغه می‌فرماید: «أَلَا وَ إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَصَرَّمَتْ وَ آذَنْتْ بِانْقِضَاءٍ وَ تَنَكَّرَ مَعْرُوفُهَا وَ أَدْبَرَتْ حَذَاءً» آگاه باشید که دنیا منصرم و منقضی شده است. حضرت نمی‌فرمایند که دنیا منقضی خواهد شد بلکه می‌فرمایند دنیا تمام‌شده است «وَ آذَنْتْ بِانْقِضَاءٍ» دنیا انقضاء و پایان خود را اعلام کرده است علائم و نشانه‌های فراوانی در این عالم است که همه آن‌ها تصرم و انقضاء را اعلام کرده است. «وَ تَنَكَّرَ مَعْرُوفُهَا وَ أَدْبَرَتْ حَذَاءً» «تَنَكَّرَ مَعْرُوفُهَا» کنایه‌ای از روی برگرداندن است چون چهره شخص معروف شخص است. آنچه شخص با آن شناخته می‌شود چهره او است و لذا در تعابیر ادبی، معروف الشخص یعنی وجهه، برای اینکه بوجهه یعرف، به چهره معروف شخص می‌گویند «تَنَكَّرَ مَعْرُوفُهَا» وقتی کسی چهره‌اش را برگردانده یا پوشانده، می‌گویند «تَنَكَّرَ مَعْرُوفُهَا» یعنی چهره او که وسیله شناخت او بود، مبهم و مجهول است و این کنایه از این است که روی برگردانده است. دنیا پایان پذیرفته است و انقضاء خود را اعلام کرده و چهره را از شما برگردانده است. این مضمون به انواع تعابیر و استعارات و کلمات در نهج‌البلاغه آمده که اگر کسی مجموعه چنین تعابیری که به همین انقضاء دنیا و پشت کردن دنیا مربوط است، جمع بکند شاید قریب به سی تعبیر ادیبانه بسیار زیبا در تبیین انصرام و انقضاء و ناپایداری دنیا و همین‌طور پشت کردن دنیا به انسان‌ها آمده باشد. تعبیر «تَنَكَّرَ مَعْرُوفُهَا» مربوط به کسی نیست که سرطان گرفته و می‌میرد که بگوییم دنیا به او پشت کرد یا شخصی که در فقر و فلاکتی افتاده و دائم زجر و عذاب می‌کشد بلکه این تعبیر مربوط به کاخ‌نشین هم می‌باشد و دنیا به آن‌ها هم‌پشت کرده است. منتهی این پشت کردن برای ما در مورد اول واضح‌تر است و در مورد کاخ‌نشین مخفی‌تر است و الا آن‌قدر این عمر و این ساعات و ثانیه‌ها و دقائق و هفته‌ها و ماه‌ها و سال‌ها مجموعاً آن‌قدر در برابر



ابدیت و جاودانگی عالم ناچیز است که اگر از آن نگاه کسی به عالم نظر بیفکند همین می‌شود برای همه یکسان است به تعبیری اگر کسی بر بام هستی بایستد و عالم و عمر را ببیند نه اینکه در کوچه پس‌کوچه‌های محدود زندگی و محاسبات بچه‌گانه زندگی بخواند عالم را ارزیابی نکند و دنیا را بررسی نکند، اگر بر بام عالم بایستد از منظر بلندی به عالم و جهان هستی نگاه نکند، بر قله‌ای بایستد و ارزیابی نکند، آن وقت می‌گوید که من که پایین بودم و زیر این درخت نشسته بودم می‌گفتم عجب درخت بزرگی بود ولی حالا که مثلاً بالای قله دماوند ایستاده‌ام می‌بینم که این درخت در مقابل جنگل‌ها ناچیز است. اینکه ما از کجا به عالم نگاه بکنیم، خیلی فرق می‌کند اگر از زاویه دید بسته خودمان و نگاه محدودمان به عالم و هستی و عمرمان نگاه بکنیم، خیلی خبرها است اما اگر بر بام هستی و قله هستی بایستیم آن وقت خیلی از خبرها عوض می‌شود برخی تا بچه هستند به این اسباب‌بازی‌ها خیلی دل‌بسته و خیلی آن‌ها را مهم می‌دانند و جودشان همین اسباب‌بازی‌ها می‌باشد و اگر یک لحظه اسباب‌بازی را از او جدا بشود گویا همه هستی‌اش را ازدست داده ولی اگر عقلش را بالاتر بیاورید و بالاتر را ببیند آن وقت می‌فهمد که این‌ها چیزی نیست. نباید بگوییم که امیرالمؤمنین و بزرگان ما مجاز می‌گویند و دنیا را هیچ فرض می‌گیرند. این مجاز نیست بلکه دو زاویه نگاه به دنیا است در یک زاویه کسانی همه وجودشان این دنیا است ولی در زاویه دیگر برای اشخاصی این دنیا چیزی نیست این از آن زاویه و منظر امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه است و منظر اولیاءالله است که «أَلَا وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَصَرَّمَتْ وَآذَنْتْ بِانْقِضَاءٍ» امام حسین در عاشورا نامه‌ای به محمد بن حنفیه نوشت که کوتاه‌ترین نامه‌ای است که در تاریخ ثبت شده است ایشان جمله‌ای کوتاه نوشتند که گویا اصلاً دنیا نبوده «أَمَّا بَعْدُ، فَكَأَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ! وَكَأَنَّ الْآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ! وَالسَّلَامُ.» این از منظر بزرگی مانند امام حسین است که در یک جمله کوتاه همه حقیقت‌ها را جمع کرده‌اند. «أَلَا وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَصَرَّمَتْ وَآذَنْتْ بِانْقِضَاءٍ وَتَنَكَّرَ مَعْرُوفُهَا وَادْبَرَتْ حَدَاءُ» این دنیا چهره برگردانده است و با سرعت پشت به شما کرده و می‌رود «فَهِيَ تَحْفَرُ بِالْفَنَاءِ سُكَّانَهَا وَتَحْدُو بِالْمَوْتِ جِيرَانَهَا» نقش و عمل دنیا این است که ساکنان خودش را به‌سوی فنا و نابودی پرت می‌کند، حضرت نمی‌گوید که به سمت نابودی می‌برد بلکه می‌گوید آن‌ها را به سمت نابودی پرت می‌کند. کار دنیا این است که دائم آدم‌ها را به سمت فنا پرت می‌کند «وَ تَحْدُو بِالْمَوْتِ جِيرَانَهَا» و همسایگان خودش را به سمت مرگ می‌برد همان‌طور که تحدوا کاری است که ساربان شتر انجام می‌دهد، تحدوا بهم الی الامام ساربان شتر آرام آرام افراد را به سمت جلو می‌برد. اینجا دو جمله آمده یکی با تند و یکی با نرمی و آرامی، هر دو هم درست است یک‌بار می‌فرماید که دنیا افراد را به سمت فنا پرت می‌کند یک‌بار می‌فرماید مثل اینکه ساربان آرام آرام این‌ها را به سمت جلو می‌برد. اینجا ساربان دنیا انسان‌ها را به سمت مرگ می‌برد این دو زاویه دید دارد اگر زاویه دید را بالا ببری آن قدر گردش این‌ها سریع است که «تَحْفَرُ بِالْفَنَاءِ سُكَّانَهَا» این از یک منظر است. حرکت نسبی است. از یک منظر دنیا



با سرعت افراد را به منجنیق می‌گذارد و به سمت مرگ پرت می‌کند، با یک دید دیگر هم که خودشان غافل هستند گویا مانند ساربانانی که غافله شترها را می‌برد آرام و گام‌به‌گام این‌ها را به سمت مرگ می‌برد. یک زاویه دید هم این است که منجنیق مرگ از سوی دنیا دائم در حال کار است و آدم‌ها در این منجنیق قرار می‌گیرند و دنیا آن‌ها را به سمت فنا پرتاب می‌کند. خیلی تعابیر بلند و زیبایی است که امیرالمؤمنین دارند «أَلَا وَ إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَصَرَّمَتْ وَ أَذْنَتْ بِانْقِضَاءٍ وَ تَنَكَّرَ مَعْرُوفُهَا وَ أَدْبَرَتْ حَذَاءَ فَهِيَ تَحْفَزُ بِالْفَنَاءِ سُكَّانَهَا وَ تَحْدُو بِالْمَوْتِ جِيرَانَهَا». با تفاوتی که این جمله داشت یکی سرعت فنا را می‌رساند یکی آرامش سیر به سمت مرگ به خاطر غفلت‌ها را می‌رساند. «وَ قَدْ أَمَرَ فِيهَا مَا كَانَ حُلُوءاً وَ كَدَرَ مِنْهَا مَا كَانَ صَفُوءاً» کار دنیا این است که شیرینی‌ها را تلخ می‌کند و زلال‌ها را مکدر و آلوده می‌کند. در این دنیا شیرینی ناب نیست. زلال محض و ناب وجود ندارد کار دنیا این است که غث و سمین را مخلوط می‌کند. آب زلال نعمت‌های دنیا با سختی‌ها و دشواری‌ها آمیخته می‌شود موطن ابتلا باید این ویژگی‌ها را داشته باشد این حکمت الهی است کار دنیا این است که «وَ قَدْ أَمَرَ فِيهَا مَا كَانَ حُلُوءاً» حلوها را مر کرده و شیرین‌ها را بر کام انسان‌ها تلخ کرده و هیچ شیرینی نابی در این عالم نیست. همه شیرینی‌ها با یک تلخی آمیخته شده است هرچقدر زلال باشد بازهم کدورت دارد به دلیل اینکه موجود ابدی و بی آسیب و فنا نیست و لذا هرچقدر هم در یک سلامت مطلق و آسایش مطلق قرار بگیرد در اوج آسایش هم که قرار بگیرد باز محض و ناب نیست «وَ قَدْ أَمَرَ فِيهَا مَا كَانَ حُلُوءاً وَ كَدَرَ مِنْهَا مَا كَانَ صَفُوءاً فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا سَمَلَةٌ كَسَمَلَةِ الْإِدَاوَةِ» از آفتابه که برای تطهیر و وضو استفاده می‌کنند وقتی آب آن‌که ریخته شد کمی از آب در آفتابه می‌ماند حضرت می‌فرمایند از این دنیا باقی نمانده است جز باقی‌مانده‌ای که مثل ذرات باقی‌مانده آب ته یک آفتابه است نظیر این مطلب در جای دیگر نهج‌البلاغه هم آمده است که حضرت در خطبه ۴۲ می‌فرمایند «وَ إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ وَلَّتْ حَذَاءَ فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ» یعنی وقتی لیوان آبی که کسی می‌خورد مقداری ته آن می‌ماند که به آن «صُبَابَةُ الْإِنَاءِ» می‌گویند. «سَمَلَةُ الْإِدَاوَةِ» که اداه همان آفتابه است که آن‌هم یعنی آب باقی‌مانده ته آن داریم در این مورد در نهج‌البلاغه چند تشبیه آمده است مانند باقی‌مانده آب ته استکان یا ظرف آب یا آفتابه. حضرت می‌فرمایند دنیا مثل ذرات باقی‌مانده ته ظرف آبی است که از آن استفاده می‌شود و این حد ارزش برای دنیا است.